

## معرفی کتاب

عنوان: روش ۳، (شناخت شناخت)

مؤلف: ادگار مورن

ناشر: سروش، ۱۳۷۴؛ ۳۲۶ ص.

مورن، فیلسوف فرانسوی، با ارائه بینشی معرفت شناسانه به نقد دیدگاه کاهش گرایانه، آسیب شناسی دانش و شکاف میان فلسفه و علم می پردازد. و در همین زمینه مفهوم شناخت جزیره ای را مردود می شمارد. به نظر وی با نابودی بنیانها در زمینه شناخت و در نتیجه، نسبی شدن شناخت ما محتاج آنیم که در سازمان معرفت شناسی خود تجدیدنظر به عمل آوریم. بدین منظور، ابتدا بایست طرز تلقی نسبت به شناخت دگرگون شود، چرا که شناخت را دیگر نمی توان به یک مفهوم واحد مانند اطلاع، یا ادراک، یا توصیف، یا ایده، یا نظریه تقلیل داد؛ شناخت در خود نوعی گوناگونی یا چندگانگی دارد و پدیده ای چندبعدی است. بدین معنا که، پدیده ای است در آن واحد فیزیکی، زیستی، مغزی، نفسانی، روانی، فرهنگی و اجتماعی که به نحوی جدایی ناپذیر به یکدیگر پیوند خورده اند. هنگامی که شناخت نسبی باشد، شناخت شناخت نیز نسبی خواهد بود، یعنی شناخت دومی از تمام پدیده ها، حوزه های ادراکی و تفکر. چنین برداشتی ترکیبی و کل گرایانه است و دربرگیرنده نوعی کنش متقابل بین یک حوزه از دانش و حوزه های دیگر می باشد. معرفت شناسی ژنتیک پیازه، تلاشی در همین سوست: نوعی شناخت شناسی پیچیده باز که دربرگیرنده زیست شناسی شناخت، پیوند میان منطق و روان شناسی و ذهن شناساگر، می باشد. این نوع شناخت شناسی کنش متقابل علمی را که کنترل می کند، می پذیرد و در نتیجه به وسیله آنها کنترل می شود. به نظر مورن، ما در عصر بحران بنیانها زندگی می کنیم، عصری که در آن خود واقعیت هم دستخوش بحران می شود و دیگر ذرات درون اتمی به مثابه خشت های بنیادی جهان نیستند؛ بلکه تبدیل به مفهومی بینابینی میان امور ادراک شدنی و امور ادراک ناشدنی می شوند. بحران بنیانهای شناخت علمی خود به خود به همراه بحران بنیانهای شناخت فلسفی است و هر دو آنها توأمأ ما را با بحران هستی شناسی واقعیت،

یا مشکل مشکل‌ها یعنی با بحران بنیان‌های تفکر، مواجه ساخته است. اما به نظر مورن چنین عدم قطعیتی فقط ویرانگر نیست، بلکه می‌تواند محرک هم باشد. در حقیقت چنین امری، یعنی ضرورت وابسته، نسبی و تاریخی کردن شناخت، تنها باعث محدودیت و تنگنا نمی‌شود؛ بلکه همچنین می‌تواند به باروری ذهن بیانجامد.

بدین ترتیب، به دیده اول، چنین به نظر می‌رسد، که هیچ نظام شناختی نه می‌تواند به طور کامل خود را بشناسد و نه می‌تواند بر اساس ابزارهای شناختی‌اش اعتبار خود را به طور کامل اثبات کند. اما نارسایی خود فهمی یک نظام را می‌توان با ایجاد ماورای نظام، که نظام را در بر می‌گیرد و آن را به مثابه نظام (برونی) تلقی می‌کند، جبران کرد؛ یعنی با ایجاد علم شناخت (علم برتری که بر رشته‌های به هم پیوست حاکم است) می‌توان رابطه میان رشته‌های مختلف را تسهیل کرد و شناخت را به صورت موضوع شناخت درآورد. این نقطه‌ای است، که علم و فلسفه با حفظ موجودیت خویش، در آغوش هم جای می‌گیرند. البته باید فلسفه و علم را بنابر رابطه دو قطب مخالف تفکر تعریف کرد: تامل و تفکر نظری برای فلسفه و مشاهده و تجربه برای علم. ساده‌انگاری اگر تصور کنیم که در فعالیت علمی، نه تامل وجود دارد و نه تفکر نظری، و یا فلسفه. در واقع چنین تصویری مشاهده و تجربه را در اصل تحقیر می‌کند؛ از این جهت مرزهای طبیعی میان این و آن وجود ندارد. مورن تاکید می‌کند، نادیده گرفتن مسائل فوق و تجزیه شناخت به امور منفرد، باعث ایجاد نوعی ناپیوستگی می‌شود، که امکان شناخت درباره خود و درباره جهان را از ما می‌گیرد و چیزی به وجود می‌آورد، که آن را آسیب‌شناسی دانش می‌نامند. چنین روندی به شناخت شناخت نیز لطمه وارد می‌آورد و ما را در معرض ابتلا دائمی به خطا و توهم قرار می‌دهد. کتاب مزبور به شیوه ترکیبی نوشته شده و نتایج علوم مختلف را در ارتباط با موضوع شناخت، درهم ادغام کرده است. کتاب فوق از یک مقدمه کلی و نه فصل تشکیل شده است که عناوین هر فصل، به ترتیب در ذیل ذکر می‌شود:

۱. زیست شناختی شناخت

۲. منشا حیوانی شناخت

۳. روح و مغز

۴. ماشین بسیار پیچیده

۵. محاسبه و تفکر

۶. شناخت از جهت وجودی
۷. بازی دوگانه شناخت
۸. تفکر دوگانه اسطوره - عقل
۹. هوش، آگاهی، تفکر

رئوف آهو قلندری